

انسان به دلیل شرایط تاریخی که در آن قرار دارد، درون نسل‌های مختلف ماشین‌ها گرفتار شده است. نزاع از درون ماشین‌ها با ماشین‌ها درمی‌گیرد و انسان از ماشینی به ماشینی دیگر پناهنده می‌شود تا با سیطره ماشین‌ها، با سیطره سیستم‌ها و با سیطره مکانیسم‌های کنترلی مخالفت و مبارزه کند.

پیدا کرد. به واقع در عصر جدید، اقتصاد نسبت به بخش‌های دیگر حکمت عملی، یعنی اخلاق و معنویت و هنر و دیانت، حجم بیشتری از خردورزی بشر مدرن را به خود اختصاص داده است؛ بلکه این اقتصاد فربه شده، کم‌کم به طور غیرمستقیم و مستقیم، علم و دانش را تحت تأثیر قرار داد و در نتیجه از حکمت نظری نیز بخش‌هایی که تا حدی به انواع صناعات تعلق داشتند، رشد سریع‌تر و بیشتری پیدا کرد. به مرور حکمت از بدنه اصلی علم و فناوری جدا شد و علم به صورت انفجاری و معجزه‌آسا متکثر گردید. روش‌های علمی، رشد بی سابقه‌ای داشتند و دانش بسیار بسیار پیچیده‌تر شد و البته در جهات مختلف و متنوع رشد کرد و رشته‌های مختلف آن به دلیل ارتباطی که با «اقتصاد صنعتی شده» داشت، هر یک به حرفه‌ای متفاوت تبدیل شد. حرفه‌ای شدن علوم به معنای یک کار تخصصی است؛ یعنی کاری مبتنی بر روش‌های تخصصی آزمایش و پژوهش، تولید تخصصی آثار علمی، آموزش و انتشار آثار تخصصی و انجام خدمات تخصصی علمی. حرفه‌ای شدن علوم همچنین به این معنا است که دیگر علم یک فضیلت برای عالم محسوب نمی‌شود بلکه علم، شغل عالم است و مشاغل علمی در زمره سایر مشاغل و محکوم به احکام آن‌ها می‌باشند. علاوه بر شاخه‌های مختلف حکمت نظری بخش‌های مختلف حکمت عملی، یعنی اقتصاد، اخلاق و سیاست، به دانش‌های تخصصی و حرفه‌ای تبدیل شدند و به عنوان شغلی برای عالمان حرفه‌ای تلقی گردید. سیاست از حکمت جدا و به علوم سیاسی تبدیل شد. اخلاق هم به همین ترتیب تبدیل شد به یک دانش تخصصی که گروهی متخصص را درگیر تولید و توزیع دانش و ارائه خدمات علمی می‌کند. بخش «منزل» در تدبیر منزل در حکمت عملی هم بسیار کوچک شد. آن منزل بزرگی که در قالب نهاد خانواده، به عنوان نهاد اثرگذار بر سیاست و اقتصاد و فرهنگ، ایفای نقش می‌کرد، به منزل کوچکی با دو یا کم‌تر از دو والد و تعداد بسیار اندکی فرزند تبدیل شد که اغلب در معرض تهدید و نابودی است.

### شخصیت‌زدایی از طبیعت و جامعه

نگاه انسان به طبیعت از نگاه به یک شخصیت باشعور و هدفمند به یک ماشین، یک سیستم و یک اکوسیستم تبدیل شد؛ به عبارت دیگر نچرالیزم

سنتی به نچرالیزم مدرن تبدیل شد. در نچرالیزم سنتی اشیای طبیعی بسیار مقدس و حتی قابل پرستش تلقی می‌شدند. در اغلب ادیان سنتی احترام و پرستش طبیعت بخشی از زندگی انسان است؛ ولی در نچرالیزم مدرن از طبیعت شخصیت‌زدایی شد. البته ما چرا در همین جا پایان نیافت. نه تنها طبیعت به سیستم، و روابط اشیای طبیعی به مکانیسم‌های خودکار تبدیل شد بلکه این اتفاق برای جامعه نیز رخ داد و از جامعه نیز شخصیت‌زدایی شد. جامعه دیگر یک شخصیت باشعور، مستقل و دارای هدف نبود. «ناس» عبارت دینی جامعه است. این تعبیر در قرآن و تعالیم دینی یک موجود متحرک حیات مند باشعور است، امام دارد، مأموم دارد، غایت و الا دارد اما جامعه در معنای مدرن آن، از این شخصیت تهی شد.